

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**نقش دین در علوم انسانی از منظر
علامه مصباح یزدی (ره)**

حجت الاسلام و المسلمین علی مصباح یزدی

مدرسه علمیه عالی نواب

فهرست مطالب

- کلیات..... ۴
- لزوم تعیین مراد از مفاهیم مختلف ۵
- تاریخچه رابطه علم و دین ۶
- تقابل علم و دین در اسلام ۱۱
- بررسی منظور از علم و دین ۱۳
- دینی یا غیردینی بودن یک علم ۱۷
- ملاک دینی یا غیردینی بودن یک علم ۱۸
- مثال ۱۹
- خلاصه نظریه ۲۰
- جمع بندی ۲۲
- تدقیقی دوباره در مرز مشترک علم و دین ۲۴
- تأثیر دین در علم: دینی کردن علم یا تخطئه مبانی؟ ۲۶
- توضیح بیشتر راجع به انواع علوم ۲۸

کلیات

السلام علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی و رحمہ اللہ و برکاتہ. عرض سلام و ادب دارم خدمت عزیزان و بزرگواران و این فرصت را که خدای متعال به برکت امام رضا علیه السلام به بنده عنایت فرمود که در خدمت دوستان چند دقیقه‌ای باشم، خدا را بر این نعمت شکر می‌کنم.

شهادت سیدالشهدای مقاومت و دیگر عزیزانی که در این راه همه هستی‌شان را گذاشتند برای اعتلای کلمه اسلام در جهان و احیای تفکر اسلامی گرامی می‌داریم و این شهادت را به آن بزرگواران تبریک می‌گوییم. امیدواریم که خدای متعال به درجات آن‌ها بیفزاید و به ما هم توفیق دنبال کردن این راه نورانی و همت سرمایه‌گذاری در این راه را عنایت بفرماید.

بحثی را که عزیزان پیشنهاد دادند که در خدمت عزیزان مطرح بکنیم، بحث رابطه علم و دین و به‌خصوص در زمینه علوم اسلامی که بیشتر با اهداف و وظایف ما به‌عنوان روحانی تماس دارد، قرار شد که چند تا نکته‌ای را به اقتضای وقت و جلسه و سواد بضاعت ناچیز خودم عرض بکنم و در ادامه بحث هم از محضر دوستان استفاده بکنیم.

لزوم تعیین مراد از مفاهیم مختلف

یکی از روش‌های بسیار مفید و مؤثر آیت‌الله مصباح رضوان‌الله تعالی علیه در بحث‌های علمی این بود که در ابتدای هر بحثی ما راجع به آن موضوعات و مفاهیمی که داریم راجع به آن بحث می‌کنیم، به‌روشنی مشخص کنیم که منظورمان چه هست؟ مخصوصاً که در مسائلی که ما معمولاً با آن سروکار داریم، مفاهیم و موضوعات ما، موضوعات انتزاعی است و در این جور موضوعات اصطلاحات مختلف، اشتراکات لفظی باعث می‌شود که تفاهم درباره آن‌ها مشکل بشود؛ مگر اینکه در ابتدای بحث نظر منظور خودمان را از آن موضوعات

مشخص کنیم. در همین بحث رابطه علم و دین، یک موضوع بسیار جنجالی است و اختصاصی هم به مسلمانان ندارد. شاید بشود گفت مبتکرش و منشأ یک چنین بحثی عمدتاً در جهان مسیحیت بوده است و قرن‌ها قبل از اینکه مسلمان‌ها به این مسئله بپردازند، آن‌ها با آن مشکل داشتند و لذا نظریات مختلفی، راه‌حل‌های مختلفی برایش اندیشیدند و مطرح کردند و آنچه که در جامعه اسلامی مطرح هست، به‌نوعی انعکاس آن بحث‌هایی است که در مجامع علمی و دینی غرب و مسیحیت مطرح بوده است.

تاریخچه رابطه علم و دین

شاید اگر ما خودمان بودیم و خودمان بر منافذ نفوذ تفکر غربی در مجامع ما باز نشده بود، شاید این اصلاً به‌عنوان یک سؤال یا معضل برای ما مطرح نبود. در جوامع غربی، آن‌طور که تاریخ‌نگاران تفکر غربی نوشتند که عمدتاً هم از خود غربی‌ها هستند، معتقدند که تا اواسط قرن ۱۹ میلادی، اصلاً مشکلی به‌عنوان تعارض علم و دین یا چنین چیزهایی در عالم مسیحیت هم مطرح نبوده است و مثال‌های زیادی می‌زنند از متفکرین و متدینین و متکلمین و الهی‌دانان مسیحی از یک طرف و دانشمندان علوم طبیعی از طرف دیگر که این‌ها معتقد بودند که دین یعنی مسیحیت، دین برای آن‌ها یعنی مسیحیت. با علم هیچ تنافی ندارد. اصلاً این‌ها همکار همدیگر هستند و همیار همدیگر هستند. یک چنین تفکری رایج بوده است حتی در غرب. از اواسط قرن ۱۹ یعنی حدود ۲ قرن پیش به این طرف، یک نظریاتی مطرح شد که شاخصشان و آنکه خیلی برجسته هست، نظریه آگوست کنت هست که ایشان آمد یک چیزی را مطرح کرد، یک حرف بی‌مبنایی را به‌عنوان اینکه این یک نظریه جامعه‌شناسی هست و... که به دوران‌های تفکر بشر، سه دوره است: یک دوره دوران تفکر الهی بود که بشر

همه پدیده‌ها، همه مسائل را به خدا و خدایان ربط می‌داد. در روم قدیم، در یونان باستان، الهه‌هایی وجود داشتند، برای هر پدیده‌ای یک خدا و الهه‌ای بود که مسئول اتفاقاتی بود که در آن زمینه می‌افتاد. الهه باران، الهه جنگ، الهه عشق، الهه صلح، الهه کشاورزی و... هر اتفاقی قرار بود بیفتد، یا به آن‌ها متوسل می‌شدند یا اینکه اگر اتفاق بدی افتاده بود، می‌رفتند برای آن خدایان قربانی می‌کردند، بچه‌هایشان را قربانی می‌کردند و چیزهای دیگری که آن اتفاق رفع بشود. این یک دوره از تفکر بشر بود.

از یک زمانی به بعد، بشر به این نتیجه رسید که نه، خدایی در کار نیست و هر چه هست، درون همین طبیعت و درون همین موجودات است؛ بنابراین یک تفکر فلسفی شکل گرفت بعد از تفکر الهیاتی. یک تفکر فلسفی شکل گرفت که همه اتفاقات و مصائب را به درون خود موجودات نسبت می‌داد. گفتند اصلاً آتش ذاتش این‌گونه است که بسوزاند، ذاتاً میل به بالا دارد و لذا وقتی آتش روشن می‌شود، روبه‌بالا می‌رود. هر چیزی را یک ذاتی برایش تصور کردند و همه ویژگی‌ها را به خود اشیاء نسبت دادند؛ به درون خود هر شیئی که اقتضائاتی دارد. این هم یک دوره جدیدی از تفکر بشر بود تا رسید به دوران جدید و مدرن، مثلاً از حدود قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی.

دوره تقابل علم و دین

از این به بعد، دانشمندان به این نتیجه رسیدند که در درون اشیاء هم خبری نیست، هر چه هست بین اشیاء هست. یک چیزی روی چیز دیگری اثر می‌گذارد و از این تأثیر و تأثرات هست که این پدیده‌ها به وجود می‌آید که یا خوب است یا بد است یا مطلوب است یا نامطلوب است؛ بنابراین باید این‌ها را بشناسیم و روابط بین اشیاء را بشناسیم و سعی کنیم روی آن‌ها اثر بگذاریم و آن‌ها را به

خدمت خودمان بگیریم؛ لذا این هم یک تفکر جدید است، یک تفکر علمی. علم یعنی آن چیزی که با چشم می‌بینیم و با حواس پنج‌گانه درک می‌کنیم. این را به‌عنوان آخرین مرحله رشد تفکر بشری مطرح کرد و آن دو نوع تفکر قبلی را تخطئه کرد؛ بنابراین نه خدایی وجود دارد و نه تفکر الهی درست است و نه تفکر فلسفی که بیاییم با استدلال‌های عقلی اشیاء را، ذات اشیاء را بکاویم و حقایق درونی آن‌ها را کشف بکنیم؛ بلکه بیاییم با روش تجربی روابط قابل مشاهده موجودات محسوس را بررسی کنیم. این تنها راه برای فهم و شناخت موجودات هستی است.

خب با این تفکر، یک تقابلی به وجود آمد بین آنچه که علم به معنای محصول روش تجربی به دست ما می‌دهد و برای ما به ارمغان می‌آورد با آنچه که به نام دین، پیامبران و دنباله روان و پدران کلیسا و... به‌عنوان دین دارند مطرح می‌کنند. اگر این‌ها با همدیگر تعارض پیدا کرد، باید آنچه که مربوط به گذشته است را کنار بگذاریم و بچسبیم به آنچه که علم به ما می‌دهد؛ چون این روش درست امروزی است. از این زمان می‌گویند که بحث رابطه علم و دین، به‌خصوص بحث تعارض بین علم و دین خیلی بالا گرفت؛ مخصوصاً در آداب و تعالیم مسیحیت که تحریر شده بود، بسیاری از خود آدم‌ها نوشته بودند و به حضرت مسیح نسبت می‌دادند، این مسئله خیلی پررنگ بود؛ چون آن‌ها بر اساس دانسته‌های قدیم خودشان، چیزهایی را به مسیحیت بسته بودند، بعدها وقتی خلافت ثابت می‌شد، خیلی جای تعجبی نداشت؛ چون یک چیزی بود که پایش به جایی بند نبود و صرفاً آموزه‌های بشری بود که احتمال خطا در آن وجود داشت.

دوره نیاز به دین

می‌گویند یک دوره جدیدی هم در اواخر قرن بیستم، در حدود این ۵۰ سال اخیر در غرب به وجود آمده است که به این نتیجه رسیدند که نمی‌شود دین را کنار گذاشت. علم به تنهایی نیازهای بشر را رفع نمی‌کند. لا اقل در بعضی از مسائل، ما نیاز داریم که به دین مراجعه کنیم و به دین بپردازیم و از آن کمک بگیریم. حالا اینکه در چه زمینه‌ای و راجع به چه مسائلی، اختلاف نظرهایی است که بین آن‌ها وجود دارد؛ اما اجمالاً اینکه در ۵۰ سال اخیر یک بازگشت به دین در کنار علم مطرح شده است و سعی کردند که یک طوری همزیستی مسالمت‌آمیز بین علم و دین تعریف کنند و اغلب آمدند یک تقسیم‌کاری کردند. مثلاً گفتند که علم، به چگونگی حوادث و پدیده‌ها می‌پردازد؛ مثلاً اینکه باران چگونه به وجود می‌آید. علم می‌رود تجربه می‌کند در زمینه‌های مختلف، در شرایط مختلف و مثلاً به این نتیجه می‌رسد که آب دریاها بخار می‌شود و به طبقات بالای جو که سرد هست، می‌رود و آنجا تبدیل می‌شود دوباره به قطرات آب یا یخ و برف، بعد جاذبه زمین این را به طرف خودش می‌کشد و باران می‌آید. این چگونگی یک پدیده است که کار علم است؛ منتها یک مسئله دیگری که وجود دارد و دین باید به آن بپردازد از نظر این آقایان این است که پدیده‌های جهان اگر صرفاً به همین اکتفا نکنیم که چگونه به وجود می‌آیند، یک جهان بی معنا برای ما به ارمغان می‌آورند. به تعبیر یکی از جامعه‌شناس‌ها، می‌گوید مثل یک قفس آهنین می‌شود که یک زندگی در زندان بزرگی به نام طبیعت داریم زندگی می‌کنیم، یک چیزهایی خود به خود به وجود می‌آید، در هم اثر می‌کند، ما هم نفس می‌کشیم و چیزی می‌خوریم و چند سالی اینجا تمتعاتی داریم و بعد هم تمام می‌شود و این زندگی بی معنا و بی هدف برای بشر قابل تحمل نیست.

انسان نیاز دارد که برای زندگی‌اش یک معنایی داشته باشد. یک هدفی داشته باشد و برای کل طبیعت، دنبال هدف و معنا می‌گردد؛ این یک چیز ذاتی درون بشر است و این را علم نمی‌تواند تأمین کند.

اینجاست که این آقایان می‌گویند ما در دوران پست‌مدرن یا فرانو باید برای دین هم یک جایی باز کنیم. علم به چگونگی پدیده‌ها پردازد و دین بیاید یک معنایی به این‌ها بدهد. باران می‌بارد و علتش هم همین‌هایی است که ما ذکر کردیم؛ ولی چرا یک موقعی باران می‌آید و یک موقعی باران نمی‌آید؟ چرا یک دفعه خشکسالی می‌شود؟ چرا یک دفعه ترسالی می‌شود؟ چرا یک جایی باران می‌آید و یک جایی باران نمی‌آید؟ بعضی از این چیزها را دیگر نمی‌توانیم با علم تبیین و تشریح بکنیم و اینجاست که دین می‌تواند برای این‌ها معنا بسازد. مثلاً فرض کنید که بگویید خب امسال چون گناه زیاد شده است، باران نمی‌آید. با اینکه آب دریا هست، بخار می‌شود و به طبقات بالای جو می‌رود و شرایط مثل شرایط قبل است؛ ولی یک عوامل دیگری در این کارها دخالت می‌کند. این هم به اصطلاح روند تفکر است راجع به رابطه علم و دین در غرب که حالا کم‌وبیش می‌شود گفت که یک چنین تمایلاتی در این قرن‌ها به وجود آمده است، نمی‌شود گفت که مثلاً قرن ۱۹ همه این‌طور فکر می‌کردند، قرن ۲۰ همه یک‌طور دیگر فکر کردند و قرن ۲۱ همه یک دفعه کن‌فیکون شد و همه پست‌مدرن شدند. نه، این را هر کس بگوید و تصور کند که چنین هست، اشتباه می‌کند؛ ولی چنین رگه‌هایی از تفکرات برجسته می‌شود در هر یک برهه‌ای از زمان به دلایل مختلفی که به دنبال آن نیستیم.

تقابل علم و دین در اسلام

در عالم اسلام، ما با چنین مشکلی کمتر مواجه بودیم؛ چون منبع دینی و وحیانی ما یک منبع دست‌نخورده عین کلمات خداست که حتی بعضی از غربی‌ها هم اعتراف کردند که آن قدری که ما اطمینان داریم که قرآنی که امروز هست، همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است، آن قدری که ما اطمینان داریم این همان قرآن است، آن قدر اطمینان نداریم این کتاب‌هایی که به اسم شکسپیر نوشته شده است، واقعاً مال خودش است؛ یعنی آن قدر قرائن و شواهد زیاد هست که کسی در این شک نمی‌کند و اینکه یک چنین منبعی از معلومات، چنین منبعی از علوم و معارف در دست مسلمان‌ها بوده است، اینکه یک چیزی بگوید که خلاف واقع باشد، چنین مشکلی وجود نداشته است. بله بعضی از نظریات علمی بعداً مطرح شده است که با بعضی از آموزه‌های اسلام مخالف است؛ ولی اگر واقعاً چنین مخالفتی وجود داشته باشد، حتماً علم است که دارد اشتباه می‌کند. حالا باز این یکی از مباحث پیرامونی این بحث هست که اگر در بین تعالیم دینی با یافته‌های علمی اختلافی بود، این اختلاف چیست؟ ماهیتش چیست؟ تعارض است؟ تضاد است؟ تقابل است یا ممکن است که در بعضی از موارد، آن چیزی که ما از کتاب و سنت استنباط کردیم، استنباط ما اشتباه باشد. چه قدر آن استنباط ما بر اساس روش اجتهادی، یقینی است یا ظنی است؟ و آنچه که به نام علم دارد ارائه می‌شود که علم چنین چیزی را ثابت کرده است، واقعاً چه قدر ثابت شده است؟ چه قدر یقینی است؟ آیا آن هم واقعاً یقینی است یا آن هم طبق روش تجربی وقتی بررسی بکنیم، محاسبه‌اش بکنیم، می‌بینیم آن هم یقینی نیست؛ آن هم ظنی است، لذا چندی بعد ثابت می‌شود که این اشتباه بوده است و یک نظریه دیگری می‌آید جایش را می‌گیرد.

می‌گویند که در یک زمانی، یک کسی یک کشف شیمی کرده بود در عالم شیمی و مواد و به آن خاطر جایزه نوبل به او دادند که چه کشف عجیب و غریبی کرده است و خیلی مهم بوده است. حالا من جزئیاتش الان خیلی خاطر نمی‌دانم. چند سال بعد حالا ده سال بعد یا قدری کمتر و بیشتر، یک دانشمند دیگری می‌آید تحقیقی می‌کند راجع به همان موضوع و ثابت می‌کند که این نظریه اشتباه است و یک نظریه جدیدی ارائه می‌دهد. جایزه نوبل شیمی را به این دانشمند هم می‌دهند که ثابت کرده است که آن چیزی که برنده نوبل شیمی که چند سال قبل به او جایزه دادیم که تو کشف مهمی کردی، این هم جایزه می‌گیرد که ثابت کرده است که او اشتباه بوده است.

لذا یافته‌های علمی هم باید بررسی بشود که تا چه حدی قابل اعتماد است، چه قدر معتبر است؛ آن وقت اگر یک چیزی صد درصد در علم معتبر باشد، با یک آموزه‌ای که صد درصد یقینی باشد که خدا این را فرموده است، این دو تا به نظر ما هیچ وقت با همدیگر تعارض پیدا نمی‌کند؛ چون آنی که می‌گوییم صد درصد علم به آن رسیده است، یعنی مطابق با واقع؛ آنی هم که وحی بفرماید، آن هم مطابق با واقع است. واقع که یک چیز بیشتر نیست، دو چیز که مطابق با واقع باشند، یعنی بر هم منطبق هستند؛ نمی‌تواند با هم مخالف باشد؛ ولی خب فهم ما از دین همیشه یقینی نیست. ما در فقهمان، در تفسیرمان، در علوم مختلفمان این را به اثبات می‌رسانیم و در کتاب‌های علما روی آن تکیه می‌شود که این‌ها ظن معتبر هستند؛ لذا علما بعد از اینکه فتوا می‌دهند، معمولاً یک والله العالم هم در انتهایش می‌آورند؛ من این طور می‌فهمم، ممکن است فهم من اشتباه باشد.

در طرف علم هم یقینی اگر داشته باشیم، بسیار نادر الوجود خواهد بود. اصلاً روش تجربی روشی نیست که بتواند صد درصد یقین به انسان بدهد؛ مگر اینکه استدلال‌های عقلی کمکش بیاید و به آن وسیله بشود چیزی را اثبات یقینی کرد؛ بنابراین تعارض‌هایی هم که به وجود می‌آید، تعارض بین دو تا ظن است؛ یعنی در هر دو طرفش احتمال خطا وجود دارد؛ اینکه بگوییم دین این را گفته است، خداوند این را فرموده است و علم هم این را به طور یقینی اثبات کرده است و این‌ها با همدیگر تعارض دارند، چنین چیزی امکان ندارد. در یک چنین فضا و بستری، طرح بحث تعارض بین علم و دین در فضای اسلامی عمدتاً متأثر از نفوذ تفکرات غربی است. آن‌ها گفتند که علم با دین تعارض دارد و یک سری نمونه‌ها و نشانه‌هایی از تفکر مسیحی و... را مطرح کردند، بعضی از مسلمان‌های روشن‌فکر و کم‌ظرفیت هم فکر کردند که اگر دین با علم تعارض دارد، پس اسلام هم یک دین است و باید با اسلام هم تعارض داشته باشد و بعد برای حل این تعارض و جواب این تعارض، همان راه‌حل‌های غربی‌ها را ترجمه کردند و در اختیار جوان‌های ما قرار دادند؛ اما به‌رحال وقتی یک شبهه‌ای مطرح می‌شود و یک عده جوان‌هایی که از نظر معلومات در حدی نیستند که بتوانند جواب این سؤالات را بدهند، تحت‌تأثیر قرار می‌گیرند و این می‌تواند ایمان آن‌ها را، زندگی ایمانی آن‌ها را تحت‌تأثیر قرار بدهد، وظیفه روحانیت است که آن را جواب بدهد.

بررسی منظور از علم و دین

لذا بحث رابطه علم و دین از این جا در فضای جامعه اسلامی مطرح می‌شود. آیت‌الله مصباح رضوان‌الله علیه، بر اساس همان روشی که عرض کردم، اول می‌فرمایند که منظور شما از علم چیست؟ کدام علم قرار است با دین

مقایسه شود؟ منظورتان از دین چیست؟ اول این را روشن کنیم و بعد برویم ببینیم رابطه‌شان چیست.

در این کتاب یک فصل راجع به معانی علم بحث کردند، یک فصل راجع به معانی دین. آیا علم یعنی فقط علم تجربی یا هر چیزی که ما را به واقع برساند، علم می‌شود؟ حالا از راه عقل به دست بیاید، از راه شهود به دست بیاید، از راه وحی به دست بیاید؟ علم، علم است. آیا علم فقط قوانین کلی است یا گزاره‌های ناظر به موارد جزئی هم علم حساب می‌شود؟ این‌ها اختلاف اصطلاحاتی است که بین دانشمندان و... وجود دارد و وقتی بحث می‌کنند، راجع به یکی مثال می‌زنند و نتیجه‌اش را در یک جای دیگری با یک معانی دیگری تطبیق می‌کنند و این مغالطه‌ای است که زیاد اتفاق می‌افتد.

درباره دین هم همین‌طور است. آیا دین یعنی فقط دین حق و اسلام از نظر ما یا دین یعنی هر دینی که از طرف خدا آمده باشد، ولو تحریر شده باشد، یا نه هر مجموعه‌ای از تفکرات و تعالیم عملی که منسجم باشد، یک دیدی به ما نسبت به جهان و نسبت به انسان و زندگی می‌دهد، این دین است، مثل دین بودا و دین‌های ساختگی زیادی که در جهان وجود دارد، آیا منظور این است؟ این‌ها را هم می‌خواهیم با علم مقایسه کنیم؟ به‌هرحال اول معنای این دو تا واژه را تعریف کنیم و مشخص کنیم که حدود و ثغورش چیست تا بعد برویم ببینیم که با هم چه رابطه‌ای با هم دارند.

نهایتاً ایشان یک تعریف را از دین و یک تعریف را از علم مبنا قرار می‌دهند و علم را می‌فرمایند که منظور ما همه یک مجموعه یک گزاره‌هایی است که راجع به یک موضوع باشد. علم ریاضی یعنی مجموعه‌ای از گزاره‌هایی که راجع به عدد است. علم پزشکی یعنی مجموعه گزاره‌هایی که راجع به سلامتی انسان

هست. علم فقه یعنی مجموعه گزاره‌هایی که راجع به تعیین تکلیف انسان مکلف هست. پس این علم است. ما علم را می‌خواهیم با این تعریف با دین مقایسه کنیم.

اگر گفتیم روان‌شناسی، آیا اسلامی هست یا نیست، منظورمان از روان‌شناسی مجموعه گزاره‌هایی است که راجع به روان انسان است؛ حالا اگر قیدی هم خواستیم اضافه کنیم، مشخص می‌کنیم موضوع روان‌شناسی چیست و مجموعه گزاره‌هایی که به آن مربوط می‌شود را می‌خواهیم مقایسه کنیم. دین هم تعریفی را که برای این بحث انتخاب می‌کنند، این هست که مجموعه تعالیم و گزاره‌هایی که به نوعی به سعادت بشر مربوط می‌شود؛ حالا یک بخشی‌اش مستقیماً امر و نهی‌هایی است که می‌فرمایند اگر این کار را بکنی به سعادت می‌رسی و اگر این کار را بکنی از سعادت دور می‌شوی و دچار شقاوت می‌شوی، مثل گزاره‌های فقهی، گزاره‌های حقوقی، گزاره‌های اخلاقی، این‌ها باید و نبایدهایی است که ناظر به این است که چه چیزی باعث سعادت می‌شود و چه چیزی باعث شقاوت می‌شود؟ چه چیزی انسان را به خدا نزدیک می‌کند، چه چیزی انسان را از خدا دور می‌کند؟ اما یک بخش‌های دیگری هم دین دارد که مستقیماً نمی‌گوید که این باعث سعادت می‌شود؛ ولی برای تعریفی که دین از سعادت دارد، لازم است. دین می‌گوید سعادت انسان قرب به خداست؛ پس اعتقاد به خدا جزء دین است. دین می‌گوید انسان در آخرت به سعادت حقیقی‌اش دست پیدا می‌کند، به سعادت ابدی‌اش دست پیدا می‌کند؛ بنابراین اعتقاد به معاد و آخرت یکی از اجزای دین هست؛ چون به سعادت انسان مربوط است.

برای پیدا کردن راه سعادت در کنار عقل و تجربه و... دین می‌گوید یک چیزهایی است که تو بدون وحی نمی‌توانی به آن برسی و بدون آن به سعادت نمی‌رسی، پس اعتقاد به نبوت و وحی هم بخشی از دین هست؛ چون به نوعی مقدمه سعادت انسان است. تعریفی که از دین در مقابل علم قرار می‌دهند و مقایسه می‌کنند رابطه این‌ها را چنین تعریفی از دین است و آن تعریفی که از علم می‌کنند و بعد اینکه چه ویژگی‌هایی علم باید داشته باشد تا بتوانیم بگوییم که علم دینی است. آیا هر علمی با هر شرایطی می‌تواند دینی بشود یا نه، بعضی از علوم به دلیل ویژگی‌هایی که دارند، می‌شود اسلامی و دینی بشود و بعضی‌هایشان امکان اسلامی شدن ندارد یا اصلاً موضوعاً منتفی است؟



دینی یا غیردینی بودن یک علم

ملاک دینی یا غیردینی بودن یک علم

آنجا هم یک ملاک می‌دهند، البته بحث مفصلی می‌کنند تا به این ملاک برسند. می‌فرمایند که اگر علمی با موضوع خاص خودش و روش خاص خودش دارد کار می‌کند، اگر مسائلس اصلاً هیچ ربطی به سعادت انسان ندارد، تماسی با سعادت انسان پیدا نمی‌کند، این نه اسلامی است، نه دینی است و نه غیردینی است. علم است. علم ستاره‌شناسی و نجوم مثلاً ثابت می‌کند در فاصله چند هزار سال نوری از زمین، یک سیاره یا ستاره‌ای در زمین وجود دارد. خوب چه کنیم؟ آیا دانستنش ما را به سعادت می‌رساند؟ ندانستنش ما را از سعادت دور می‌کند؟ آیا این ستاره باعث سعادت ما بشود یا نمی‌شود؟ اگر هم چنین اثری داشته باشد، علم نجوم آن را نمی‌گوید؛ چون علم نجوم فقط رصد می‌کند، اندازه‌گیری می‌کند و می‌گوید چنین چیزی هست؛ اما اینکه در سعادت من چه اثری می‌گذارد، این وظیفه علم نجوم نیست و علم نجوم هم چنین چیزی را نمی‌گوید. پس یک چنین قضیه‌ای و یک چنین علمی ربطی به سعادت من ندارد؛ اگر هم درست بفهمد یا اشتباه بفهمد، نه اسلامی است و نه غیراسلامی. نه دینی است و نه غیردینی است.

اما اگر یک علمی به نوعی با سعادت انسان هم‌مرز می‌شود و مرز مشترک پیدا می‌کند، حالا یا به دلیل موضوعش، یا به دلیل روشش یا به دلیل هدفی که برای خودش تعریف می‌کند، به یک شکلی با سعادت انسان هم‌مرز می‌شود، یک مرز مشترکی، یک مسئله مشترکی، یک روش مشترکی، هدف مشترکی پیدا می‌کند. علمی که چنین ویژگی پیدا بکنند، در آن مرز مشترک، در آن مسئله مشترک، در آن روش مشترک، اگر نظرشان با نظر دین مساوی و مطابق بود،

آن علم دینی می‌شود. اگر در آن مسئله مشترک، در آن مرز مشترک، نظر آن علم یا نظر یک متخصص آن علم، با اسلام مخالف بود، این غیر دین می‌شود.

مثال

دینی کردن آن علم به این است که این تعارض را برطرف کنیم. به‌عنوان مثال اگر ما در شاید مصادیقش در علوم انسانی پیدا می‌شود؛ چون علوم انسانی علمی هستند که می‌خواهند زندگی انسان را برنامه‌ریزی کنند. اول می‌خواهند این را در پدیده‌های انسانی را بشناسند، توصیف کنند، تحلیل کنند و بعد هم راه نشان بدهند و بگویند باید این‌طور زندگی کرد، در روابط اقتصادی باید این کار را کرد، در روابط فرهنگی این کار به صلاح انسان است. این‌ها دقیقاً با سعادت انسان، رابطه تنگاتنگ پیدا می‌کند. آیا دین واقعاً سعادت ما را تأمین می‌کند یا باعث شقاوت ما می‌شود، باعث می‌شود که ما به خدا نزدیک بشویم یا از خدا دور بشویم. این‌جاها اگر نظری که در آن علم مطرح می‌شود با نظر اسلام مطابق باشد، این علم، دینی است، این علم اسلامی است.

فرض کنید در یک مشاوره خانوادگی، زن و شوهری با هم اختلاف پیدا کردند. خدایی نکرده آن خانم یا آن آقا در خارج از رابطه ازدواج یک رابطه‌ای برقرار کرده با کس دیگری و این باعث اختلاف شده در این خانواده و این خانواده دارد از هم می‌پاشد. این‌ها پیش مشاور می‌رود که چه کار کنیم؟ اگر مشاور، مشاور سکولار باشد، نسبت به ارزش‌های دینی، احکام دینی بی‌تفاوت باشد، بسته به اینکه مبنای فکری‌اش و مبنای نظریه‌اش چه باشد، یک پیشنهادی می‌دهد، یک توصیه‌ای می‌کند. مثلاً بر اساس مبنای اومانیستی که معتقد است که انسان اصل است و انسان هم یعنی فرد، یعنی من، در این جهان من اصل هستم و بقیه موجودات و بقیه انسان‌ها فرع هستند. پس آنی که مهم است این

است که من بیشترین بهره را ببرم، من بیشترین لذت را ببرم، آخرتی هم که در کار نیست، پس بیشترین بهره و لذت دنیایی را من باید ببرم. حالا در این موقعیتی که پیش آمده است، این فردی که لذتی را خارج از رابطه ازدواج دنبال کرده است، این مشاور چه به او می‌گوید؟ می‌گوید نوش جان! ادامه بده. خانم راضی نیست؟ شوهرت راضی نیست؟ ولش کن. به او چه ربطی دارد؟ حالا آیا این توصیه و مشاوره، اسلامی است یا غیراسلامی است؟ دقیقاً اینجا چیزی است که با اسلام درهم‌تنیده است. اسلام در اینجا می‌گوید این کار باعث شقاوت ابدی شما می‌شود. ممکن است در این دنیا، چند لحظه و چند روزی و چند سالی لذتی را ببری؛ ولی سعادتت را از دست می‌دهی، بنابراین این توصیه و این نظریه و این علم، غیراسلامی است. اسلامی کردن این علم به چیست؟ به این است که مبانی که باعث شده این مشاور این‌طور فکر کند و این‌طور توصیه کند، آن مبانی را اصلاح کنیم. ببینیم آیا اسلام آن مبانی را قبول دارد؟ آیا در نظر اسلام هم من فقط مهم هستم و لذت‌های دنیوی من؟ نه قطعاً اسلام نظرش راجع به انسان این نیست. انسان‌شناسی اسلام یک چیز دیگر است.

بنابراین، مبنا را باید عوض کنیم. وقتی مبنایش عوض شد، آن رو بنایش هم عوض می‌شود. دیگر آن کسی که این‌گونه فکر بکند که من با یک کسی مواجه هستم که این عبد خداست، باید بندگی بکند تا به سعادت برسد. آن وقت حساب می‌کند که بندگی کردن در این شرایط چه اقتضایی دارد. توصیه‌اش هم متناسب با آن شکل می‌گیرد؛ لذا وقت هم گذشت.

خلاصه نظریه

خلاصه این نظریه این است که اگر بخواهد یک علمی اسلامی باشد، اولاً باید یک مرز مشترکی با اسلام و دین داشته باشد، در آن علمی که مرز مشترک

دارند، در آن جنبه‌های مشترک، اگر مطابق با اسلام باشند، اسلامی هستند و اگر مخالف اسلام باشند، غیراسلامی هستند و وظیفه ما به‌عنوان روحانی و به‌عنوان اسلام‌شناس و به‌عنوان راهنمای مردم این است که در این علوم که علوم انسانی، شاخص‌هایش هستند، برویم نظریات اسلام را استخراج کنیم، در اختیار مردم قرار بدهیم و زندگی آن‌ها را براین اساس سامان بدهیم. عذرخواهی می‌کنم که از حد خودم یک مقدار بیشتر حرف زدم. یک صلواتی مرحمت بفرمایید.





جمع بندی

دبیر: بله استاد فرمودند که خاستگاه این بحث در فضای مسلمان‌ها نبوده است. در جای دیگر بوده است. با آقای آگوست کنت و آن نظریه خاصشان مطرح شد؛ اما این سؤال، سؤال خوبی است که بالاخره رابطه علم و دین چیست و باید پاسخ داده بشود. برخی با تعابیر بومی‌سازی علوم که شاید تعبیر خوبی نباشد، وقتی می‌گوییم فلان علم را بومی‌سازی کنیم، یعنی می‌خواهیم مفاهیمی را به کار ببریم که مربوط به جغرافیای خودمان است، جهان‌شمول نیست، فرازمان و فرامکان نیست. همان تعبیر در واقع علم دینی که حضرت آیت‌الله مصباح دارند، بهترین تعبیر است. علم، دینی شود. بومی‌سازی این ایراد را دارد. تحول در علوم باز ایراد دیگری دارد که مبهم است. یعنی چه چیزی تحول پیدا کند؟

حضرت استاد فرمودند نظر آیت‌الله مصباح یزدی، بنده خلاصه نکاتی که استاد فرمودند را بگویم. اگر اشتباه بود، استاد حتماً اصلاح بفرمایید.

آیت‌الله مصباح یزدی می‌فرمایند که علم، کاشف از واقعیت است و دین هم کاشف از واقعیت است. این‌طور نیست که دین بگوید اینجا سفید است و علم بگوید آنجا سیاه است. قطعاً چنین مصداقی را پیدا نخواهید کرد. پس کجا تعارض پیش می‌آید؟ چرا باید علم را دینی کنیم اگر تعارضی نیست؟

نکته سر این است که علوم، ما با علوم انسانی کار داریم. حالا همین‌جا یک سؤال از استاد خواهیم پرسید و خودم نوشتم، یک مقدار بحث را چالشی‌تر پیش ببریم، دوستان چُرت‌هایشان بپرد، اسم بعضی از آقایان را هم می‌آوریم. ایرادی ندارد که اسم‌های این آقایان در کتاب‌هایشان آمده است. بله، حضرت آیت‌الله مصباح می‌فرمایند علوم انسانی دو بعد دارد: بعد توصیفی و تجویزی. گویا مرز مشترک دین و علم، همان بعد تجویزی است. بعد هنجاری‌اش است. یعنی

آنجایی که می‌خواهد باید و نبایدی را تجویز کند. آنجای هست و نیستش، دورین انداخته است و دورین دارد نشان می‌دهد که آنجا علم است و آنجا نیست. دین با این‌های علوم مشکل ندارد. کجای علم را باید دینی کنیم؟ همان باید و نبایدهایش و تجویزهایش، اینجا مرز مشترک است. اینجا باید علوم دینی بشوند. اینجا باید و نبایدهایشان باید مؤدب بشوند به آداب دین و آیت‌الله مصباح می‌فرمایند که این علم دینی، دینی در اینجا قید احترازی است و دارد احتراز می‌کند واقعاً، قید توضیحی نیست. می‌گوید این علم دارد توصیه‌های غلطی می‌کند و اشتباه دارد حرف می‌زند.

تدقیقی دوباره در مرز مشترک علم و دین

لذا حضرت آیت‌الله مصباح نظرشان این می‌شود که ما در بعد تجویزی دین دخالت می‌کنیم، آنجایی که تصادم رخ بدهد. آنجایی که بایدونباید علم با بایدونباید دین تلائم دارد حرفی نیست. آنجایی که فرمودند مرز مشترک هست و تصادم هست، با آن مبانی اومانستی، با آن مبانی... بنده همین‌جا این نکته را بگویم، حقیقتاً خودم یکی از آثار آیت‌الله مصباح یزدی، به نظر خودم از آن علم‌های دینی و یک محصول خارج شده است که دوستان می‌توانند پیدا کنند، همین کتاب فلسفه اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی است. یعنی علم اخلاق را ایشان وسط آوردند، تعریف جامعشان را می‌گویند، نظرات غربی‌ها را می‌گویند، نقد درونی می‌گویند، نقد بیرونی می‌کنند، اسلامی‌سازی‌اش را هم به این معنا که بعدهایی که مرز مشترک دارد در واقع با دین ما دارد مطرح می‌کنند و حل‌وفصل می‌کنند.

حالا این‌ها نکاتی بود که حضرت استاد فرمودند....

استاد: اجازه می‌فرمایید یک توضیحی عرض کنم. اینکه مسائل هنجاری و دستوری علوم با دین مرز مشترک دارند، این شکی نیست. البته حالا شاید در بین دستورات و توصیه‌های علوم هم چیزهایی پیدا بشود که با دین ربطی نداشته باشد؛ مثلاً فرض کنید پزشک بگوید این دارو را بخوری، مریضی‌ات خوب می‌شود. حالا این به سعادت من خیلی ارتباطی پیدا نمی‌کند؛ ولی عمده به اصطلاح تعارض‌ها و چالش‌هایی که بین علم و دین پیش می‌آید، به اصطلاح آنجایی که خیلی روشن و برجسته هست، در همین دستورات خودش را نشان می‌دهد؛ ولی منحصر در دستورات هم نیست. اشاره‌ای کردم در عرائض که مثلاً همین که انسان چیست؟ آیا انسان همین بدن است یا روح مجرد و جاودانه‌ای هم دارد که بعد از مرگ می‌ماند. این دستور نیست. این گزاره ناظر به واقعیت است. اینجا دین حرف دارد. چون اگر انسان را درست نشناسیم، سعادتش را نمی‌توانیم درست بشناسیم. اگر انسان را به‌عنوان عبد خدا نشناسیم، اگر آن را به‌عنوان یک موجود مستقل بپنداریم که در اثر یک اتفاقاتی در جهان، دری به تخته خورده و مثلاً به قول داروین، میمونی از درخت افتاده و دمش کنده شده است و مجبور شده روی پاهایش راه برود و کم‌کم انسان شده است. اگر انسان این شد، دیگر سعادت و شقاوتش کامل متفاوت می‌شود با آنچه که اسلام دنبالش است.

اینکه انسان، خدایی دارد که او را برای هدفی خلق کرده است، خیلی متفاوت است از اینکه یک انسانی به وجود آمده و یک مدتی اینجا زندگی می‌کند و بعدش هم تمام می‌شود و می‌رود؛ لذا در مسائل این‌چنینی مثل وجود خدا، مثل ویژگی‌های خدا، مثل رابطه انسان با خدا و حقیقت انسان که آیا حقیقتش روح است، حقیقتش بدن است، آیا جاودان است یا همین زندگی دنیایی را دارد،

این‌ها عناصر تأثیرگذار و حیاتی هستند برای اینکه این شخص بتواند به سعادت برسد یا نرسد؛ لذا این‌ها جزء گزاره‌های توصیفی هستند؛ ولی دین راجع به این‌ها حرف دارد و در این زمینه اگر یک علمی مبتنی بر یک انسان‌شناسی باشد که با انسان‌شناسی دین منافات دارد، آن علم اسلامی نیست؛ ولو که هیچ تجویزی هم نکند.

لذا منحصر در تجویزات و دستورالعمل‌ها نیست؛ گرچه در آنجا این مطلب خیلی پررنگ است.

تأثیر دین در علم: دینی کردن علم یا تخطئه مبانی؟

دبیر: یک سؤالی پیش می‌آید. آن سؤال این است که اگر در توصیفات هم بخواهد دخالت کند، البته من اینجا آدرس یادداشت کردم که حضرت آیت‌الله مصباح تصریح به این دارند که در بعد توصیفی علوم، تعبیرشان همین است که دخالت نمی‌کند و در بعد تجویزی دخالت می‌کند و من فکر می‌کنم با این صحبت قابل جمع است. حالا من این را بگوییم، شما استاد نکته‌تان را بفرمایید. آیا وقتی در روان‌شناسی، انسان را ریداکشن و فروکاهش می‌دهند به بدن، نکته در این است که آیا اینجا روان‌شناسی را داریم دینی می‌کنیم یا داریم مبانی فلسفی‌شان را می‌زنیم؟ علم را دینی نمی‌کنیم؛ یعنی نمی‌گوییم روان‌شناسی‌تان را دینی کردیم، می‌گوییم مبانی هستی‌شناسانه شما غلط است. مقصود از علم دینی، یعنی همان علم موجود را در آن امتدادهای هست و نیستش که یک بایدونباید غلط می‌آورد، آن را دینی کنید. اینکه شما می‌فرمایید مبانی

هستی‌شناسانه‌اش را دخالت می‌کنیم؛ اما نه اینکه بگوییم... در واقع می‌گوییم این تکه از کتاب هستی‌شناسی شما باید پاک بشود، درستش این است. استاد: حالا مبانی هستی‌شناسانه، یک علم توصیفی است یا دستوری؟ دبیر: توصیفی است؛ اما دینی کردن نداریم.

استاد: پس دین در بعضی از علوم توصیفی دخالت می‌کند. دبیر: آیا آن مبانی را با دین به دست می‌آوریم یا با علوم عقلی به دست می‌آوریم؟

استاد: فرقی نمی‌کند. دین در تعریف حضرت آیت‌الله مصباح این است که هر چیزی که راجع به سعادت انسان باشد، از هر راهی به دست آمده باشد. از راه عقل فهمیدیم خدا هست. این جزء دین است. حتماً نباید برویم در قرآن بخوانیم که خدا هست تا بشود دین. از راه عقل اثبات می‌کنیم که پیامبر، پیامبر است. این جزء دین است؛ ولو اینکه از راه عقل به دست آمده باشد. آن کسی که از راه معجزه به پیامبری یک پیامبری ایمان می‌آورد، از راه چشمش دارد می‌بیند که عصای حضرت موسی شد اژدها و بعد عقلش تحلیل می‌کند این را که این نمی‌شد بدون دخالت یک عامل ماورایی چنین چیزی اتفاق بیفتد و می‌فهمد این معجزه است و پیامبر است. این هم جزء دین است؛ لذا در تعریفی که ایشان می‌فرمایند، منحصر در وحی نمی‌کنند.

دبیر: حالا اگر بگوییم اسمش را علم بگذاریم، چه اشکالی دارد؟ چرا بگوییم دین است؟ شما می‌گویید ما اسم این را دین می‌گذاریم. خوب اسمش را بگذاریم علم و علم را عام بگیریم. می‌خواهم بگویم دین وقتی می‌گوییم علم دینی، حالا این تصریح از خود حاج‌آقا است که آقای شریفی در کتاب مبانی علوم انسانی اسلامی نقل کردند، ما اگر دین را خیلی وسیع بگیریم، از آن طرف

علم خیلی لاغر می‌شود. فلسفه هم علم است. مبانی با روش عقلی، مبانی هستی‌شناسانه به ما می‌دهد. ظاهراً حضرت آیت‌الله مصباح چنین نظری را دارند که در بعد تجویزی ما می‌آییم و دین دخالت می‌کند؛ اما در بعد توصیفی بله، ما حرف برای گفتن دارد. فلسفه‌مان حرف دارد. معرفت‌شناسی‌مان حرف دارد، انسان‌شناسی‌مان حرف دارد. ظاهر سخن این است. حالا نمی‌دانم، اجتهاد مقابل نص داریم می‌کنیم.

استاد: بله برای روش تحقیق و... می‌گویید به منابع اصلی مراجعه کنید.

دبیر: آدرس دادند، از کتاب رابطه علم و دین.

استاد: ببینید مثل بالاتشبییه، ائمه هم وقتی صحبت می‌کردند، با زبان مردم و روش‌ها و اصول محاوره عرفی صحبت می‌فرمودند. یک جای عمومی گفتند و یک جا تخصیصش زدند. ما همان روشی که در اجتهاد به کار می‌گیریم، برای فهم نظر مثلاً ارسطو و افلاطون هم همین کارها را می‌کنیم، می‌گوییم ابن سینا مثلاً فلان جا یک حرفی زده است، یک جای دیگر یک چیز دیگر گفته است. اینجا عموم است و آن تخصیصش می‌زند؛ لذا به نظرم اینجا یک سوءتفاهمی پیش آمده است.

دبیر: خیلی خوب! پس حضرت آیت‌الله مصباح، نظرشان این می‌شود که هم در بعد توصیفی و هم در بعد تجویزی، دین دخالت می‌کند در جایی که تصادم باشد.

توضیح بیشتر راجع به انواع علوم

استاد: در علمی که وجه مشترکی با دین داشته باشند. برخی علوم را می‌گویید خنثی هستند، نه دینی هستند و نه غیردینی هستند و این بیشتر و عمدتاً در علوم توصیفی اتفاق می‌افتد. مثالی که در خود کتاب هم زدند، راجع به

اقتصاد است. کما اینکه در علم اقتصاد، مثل خیلی از علوم انسانی دیگر، دودسته مباحث داریم. یک دسته مباحثی که فقط توصیف می‌کند که روابط انسان‌ها در این زمینه چگونه است. مثلاً یک قانون خیلی مشهوری است که حالا من نمی‌دانم درست است یا غلط است، ولی در اقتصاد خیلی مشهور است، قانون عرضه و تقاضا که گفتند مردم این‌طوری هستند. ما رفتیم در فرهنگ‌های مختلف، زمان‌های مختلف بررسی کردیم و دیدیم که آدم‌ها در روابط اقتصادی‌شان این‌طوری هستند که اگر یک جنسی در بازار زیاد است و بیش‌تر از نیاز مردم است، مردم حاضر نیستند زیاد پول بدهند. می‌گویند حالا که هست، هر وقت ارزان شد می‌خریم. یا رقابت ایجاد می‌شود، هر کسی هر فروشنده‌ای می‌خواهد از او بخرند، چیزی که دیگران هم دارند؛ لذا قیمت را پایین می‌آورد که مردم از او بخرند؛ لذا در مجموع وقتی که عرضه بیشتر از تقاضا دارد، قیمت‌ها پایین می‌آید و ارزان می‌شود.

برعکس هم هست، اگر عرضه یک کالایی کمتر از نیاز مردم است؛ مثلاً مرغ یک‌دفعه کم می‌شود و مردم سی کیلو در ماه فرض کنید در این شهر مرغ لازم دارند، ۲۵ کیلو مرغ تولید یا عرضه شده است. آنجا هم مردم حرص می‌زنند که بروند زودتر بخرند تا تمام نشده است و هم فروشنده‌ها می‌بینند که مردم که می‌خرند هر قیمتی که بگویند، هی قیمت را بالا می‌برند؛ لذا این قانون به‌عنوان یک قانون اقتصادی مطرح است که اگر عرضه کمتر از تقاضا باشد، قیمت جنس زیاد می‌شود. گران می‌شود. خب این توصیف رفتار اقتصادی مردم است. نمی‌گوید خوب است یا بد است، این‌طوری است. مردم این‌طوری رفتار می‌کنند. حالا مردم چه کسانی هستند؟ هرکسی می‌خواهد باشد. آیا یعنی صد درصد مردم این کار را می‌کنند؟ نه. اکثریت این کار را می‌کنند. چون قوانین علوم انسانی،

ناظر به اکثریت است و در علوم طبیعی اش هم تقریباً همین جور است. اکثر مردم این طوری هستند. این می شود یک قانون. قانون اقتصادی.

حالا این به سعادت من مربوط هست یا نیست؟ خود این قانون، توصیف اینک مردم این گونه رفتار می کنند، این ربطی به سعادت ندارد؛ اما اینکه این کار خوب است یا بد است، باید این کار را بکنند یا نباید بکنند، اینجاست که به سعادت مربوط می شود که آیا انجام این کار برای سعادت ما خوب است یا بد است؟ یک مکتبی مثل مکتب لیبرالیسم اقتصادی می گوید خیلی هم خوب است. هدف این است که در جامعه ثروت تولید بشود. وقتی جنس را کم عرضه کردی و قیمت بالا رفت، یعنی پول بیشتری در جیب ثروتمندان می آید. پس خوب است این کار را بکنی. بعد هم توصیه می کند که اگر گندم یک سالی بارش خوب بود و گندمتان زیاد بود، نصفش را در دریا بریزید که در بازار کم بشود و قیمتش بالا برود و افت نکند. این هم توصیه اش.

دیبر: الان در همین مثال باز هم بعد تجویزی است.

استاد: احسنت. من همین را می خواستم عرض کنم. در آنجایی که یک قانون اقتصادی فقط رفتار مردم را توضیح می دهد، هیچ ربطی به سعادت انسان ندارد. پس آن می شود مصداق آن علمی که اصلاً مرز مشترک با دین ندارد. نه اسلامی است و نه غیراسلامی؛ اما وقتی سر تجویز، ارزش گذاری که آیا این کار خوب است یا بد است، یا می آید سر توصیه اش، اینجا با سعادت انسان تماس پیدا می کند و آن وقت ممکن است اسلامی باشد و ممکن است غیراسلامی باشد. این مصداق آن علم توصیفی است که ربطی به سعادت ندارد؛ اما همه جا این طور نیست. عرض کردم؛ مثلاً فرض کنید همان مثالی که برای مشاوره زدم،

آنجا اینکه فرد انسان را چطور موجودی بداند، اثر دارد در اینکه سعادتش چه باشد.

دیبر: آقای شریفی در این کتاب می‌فرمایند، می‌گویند آیت‌الله مصباح در بقیه آثارشان دارند، دین رسالتش این نیست که مبانی را بدهد. تصریح می‌کنند، صفحه‌اش اینجا هست و خدمت شما نشان می‌دهم. دین دنبال این جور کارها نیست که بیاید در مقام توصیف، رسالتش این نبوده است. تعبیری که ایشان حالا به‌عنوان یکی از شاگردان آیت‌الله مصباح می‌آورند، از آن طرف علم را... حالا از این بگذریم. می‌خواهیم بزرگواران باز مطالعه جدی‌تری داشته باشند. در بعد تجویزی حتماً دین دخالت می‌کند، در بعد توصیفی استاد می‌فرمایند آیت‌الله مصباح نظرشان این است که دین، همان جا هم حرف دارد. اومانسیم اگر می‌گوید انسان فقط مادیت است، دین می‌گوید تجرد هم دارد. من خدمت استاد می‌گویم این قسمت را بگذاریم مبانی فلسفی بگوید. دین نیازی نیست بگوید استاد: تعریف علم شامل فلسفه هم می‌شود. پس در فلسفه که یک علم توصیفی است، دین دخالت دارد. توصیفی محض است.

دیبر: دخالت می‌کند و می‌گوید. دین رسالتش این نبوده است. دوستان اگر سؤال دارند، بفرمایند. همین قدر خدمت بزرگواران عرض کنم، این مسئله واقعاً مسئله بفرنجی است. دوستان جدی بگیرند. به نظر حقیر یکی از بهترین کتاب‌ها، همین کتاب رابطه علم و دین آیت‌الله مصباح است که با زحمات حضرت استاد نوشته شده است. دوستان حتماً این کتاب را بگیرند و مطالعه کنند و قول‌های رقیب را هم ببینند. اینجا آیت‌الله جوادی آملی با حضرت آیت‌الله مصباح یزدی اختلاف نظر دارند. آن گروه فرهنگستان، آقا سید منیر الدین، ایشان هم یک نظری دارند. آقای میرباقری هم در ادامه و این‌ها بعضی اوقات،

نظراتشان از لحاظ معرفت‌شناسی به نظر می‌رسد که خیلی خطرناک است؛ لذا دوستان این بحث را جدی بگیرند. این کتاب رابطه علم و دین حضرت آیت‌الله مصباح را بادقت بخوانند. دیگر فرصت نیست و ساعت ۳:۱۵ در خدمت استاد فنایی هستیم برای جلسه بعدی. از همه دوستان تشکر می‌کنیم. استاد هستند. دوستان می‌توانند برای پرسش‌های بعدی به صورت شخصی خدمتشان برسند و نکاتشان را ذکر کنند. انشالله که همه‌مان بهره‌مند باشیم از دعا‌های زاکیه محمد و آل محمد، صلواتی را تقدیم می‌کنیم بر محمد و آل محمد.

